

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Satire

طنز

سید موسی عثمان هستی

۲۷ می ۲۰۱۱



مارک توین افغانی

یک طنز دفاعی از مارک توین افغان

دیوانه بگریز که مستانه آمد

۱۳

دوستان نهایت عزیز ویراستار و خوانندگان عزیزتر از آنها سلام!
آرزومندم تا همه تان صحت مند، شاد و سربلند باشید. در جریان چند روزی که از نشر قسمت دوازدهم تا اکنون گذشته است، این که در جهان چه اتفاقاتی افتاده است، حتماً در مورد آنها به صد ها مطلب، فلم و مقاله شنیده، دیده و خوانده اید و هیچ نیازی نیست تا من هم بار دیگر با تکرار طوطی وار شان فضل نمائی و دانش فروشی نمایم. آنچه

امروز در این قسمت نوشته می‌خواهم خدمت تان عرض نمایم، از کلوخ آتش پریدن باند سپنتا- رسول است که باز هم باقی جان را پیش انداخته و می‌خواهند به وسیله وی میدان باخته را باز هم داغ نگهدارند.

قضیه از این قرار است که بعد از چند تلاش مذبحخانه از طرف باقی و باند "شوربای دموکراسی" دیروزی و گفتمان امروزی که می‌خواستند از یک جانب جلو لگد پراکنی های باقی را بیش از این سد نشوند و از طرف دیگر پای گفتمان و در نتیجه رسول و اسپنتا را از میان بکشند و تلاش داشتند، تا باقی جان مطالب خود را در جای دیگری به نشر برساند، سرانجام موفق شدند، با غولاندن "میر هزار" به اصطلاح پاسخگویی به این قلم را در آنجا حواله نمایند. آنها از این حرکت چند هدف را تعقیب می‌نمایند که خوشبختانه مشت شان نزد من کاملاً باز شده و نمی‌توانند مرا از مسیری که پیش گرفته ام بازدارند، آنها می‌خواستند:

۱- آن هائی که از طیف جنبش دموکراتیک نوین برخاسته اند به نیکویی می‌دانند که با وجود آن که در تمام انشعابات و توطئه‌گریهای داخلی آن جنبش داکتر "رسول رحیم" یک پای ثابت فساد، تفرقه و تخریب بوده است، بناء برکرکتر مرموزی که دارد در هیچ یک از آنها نام وی برسرزبانها نیفتاده است. این برخورد توطئه‌گرانه نوعی از شخصیت حقیقی را به رسول رحیم بخشیده است که با وجود صد ها خیانت بتواند خود را بی‌گناه و حتا بی‌خبر جلوه دهد، گفتمان اکنون می‌خواهد با نقل برداری از شخصیت حقیقی رسول، گفتمان را نیز چنان عیار نمایند، که با وجود دست داشتن در تمام توطئه‌ها، کسی از بیرون نتواند آن را ببیند، فقط در این جا یگانه مشکلی که دارند موجودیت من در طرف مقابل آنهاست یعنی کسی که نه تنها خود به تمام شیوه های کار آنها آشنائی دارد، بلکه عاجزانه و صمیمانه از تمام دوستان نیز استفسار نموده نمی‌گذارد، تا چنین سگهائی از من هم "بزخفش" معروف بسازد.

۲- با طرح مسایل نو از طرف باقی، این قلم را از بحثی که پیش گرفته ام، به سمت مسایل جدید منحرف ساخته در واقع ابتکار عمل را که از همان نخستین روز آغاز درگیری باخته اند، دوباره به دست بیاورند، آنها باز هم در این راه یک مشکل دارند و آنهم موجودیت انسانی به نام "هستی" در بین است. "هستی" که خودم باشم آنقدر "گاموری" را دیده که این "گوساله موری" ها به خیالش هم نمی‌آید. هرچند خودم عار دارم تا مقابل دوست و یا دشمن از توطئه و تقنین کار بگیرم، مگر این را هم بگویم که "این" هم نیستم تا کسی آنهم احمق در سطح باقی بتواند به جانم زده مرا از مسیرم باز دارد.

۳- آنها با این حرکت می‌کوشند، باقی را از گفتمان جداساخته، با قربانی دادن باقی، گفتمان را نگه دارند. یا به گفته عوام از خاطر یک شبش پوستین را نسوختانده همان شبش را زیر پا خرد نمایند، باز هم مشکل آنها این است که طرف شان من هستم و با این مانور ها فریب نمی‌خورم. از همان رو نوشته بودم:

"باقی بهانه است، گفتمان نشانه است"

هنوز هم به قول خود وفادار می‌باشم، باقی می‌تواند از طریق انیس و ۸ صبح هم بالای من چیزی بنویسد، مگر می‌تواند مطمئن باشد، تا زمانی که پوزه گفتمان و طنفرش را به خاک نمالیده ام، به هیچ جای دیگر و با هیچ کسی دیگری خودم پیشقدم جنگ نمی‌گردم.

۴- به عوض گفتمان، سایت های دیگر را در تقابل بامن قرار دهند. هرچند چنین سایت‌هایی از همین حالا باید متوجه کردار شان باشند و این را هم بدانند که من نه تنها حق برخورد مستقل علیه آنها را برای خود محفوظ نگه می‌دارم بلکه حد اکثر تلاش خواهم نمود تا سیر و پودینه گردانندگان آنها را جمع و در وقت محاسبه با ایشان مطرح نمایم،

چنانچه از همین امروز تلاش و رزیم تا عوامل نزدیکی گفتمان و کابل پرس را در محراق کارهای آینده ام قرار داده معلوماتم را در مورد شخصیت اصلی و پشت پرده کابل پرس نیز تکمیل نمایم.

۵- باقی جان و باند گفتمان می توانند مطمئن باشند، همان طوری که این درگیری افساء گرانه از حمله گفتمان بر من و پورتال آغاز یافته، از همین جا نیز ادامه خواهد یافت. رسول، اسپنتا، معراج و سایر افرادی که در به وجود آوردن "شوربای دموکراسی" و فعلاً هم گفتمان سهم داشتند باید بدانند، از هر جایی که بخواهند به مغالطه کاری و تفنین ادامه دهند، من از همین سنگر واحد یعنی پورتال زنجیر گسل ما "افغانستان آزاد- آزاد افغانستان" فقط و فقط علیه گفتمان و بنیانگذاران خاین آن از قماش رسول، اسپنتا، معراج، باقی و دیگران خواهم نوشت.

و اما تذکری هم به ارتباط نوشته های اخیر باقی جان!

قبل از آن که بحث خود را آغاز نمایم، اجازه می خواهم تا یک داستان اساطیری را که در مذهب نیز راه یافته خدمت خوانندگان تذکر داده بعداً به موضوع برگردم:

آنهایی که با قرآن و داستان های آن آشنائی دارند، حتماً چیزی به گوش شان در مورد اصحاب کهف و سگ شان خورده است و این را شنیده اند که آنها بعد از ۳۰۹ سال خوابیدن در یک غار وقتی خواستند دوباره بین مردم برگردند، آنقدر خود را بیگانه یافتند که فرار را بر قرار ترجیح داده برای همیشه از انظار غایب گردیدند. به خاطر جلوگیری از هر نوع سوء تفاهمی تذکر چند نکته به ارتباط داستان را ضروری می دانم امید است با حوصله آن را تعقیب نمائید:

آوردن داستان اصحاب کهف در این جا که پذیرش آن بر تمام مسلمانان فرض عین و اعتقاد به آن بخشی از ایمان هر مسلمان را می سازد، به هیچ صورت به معنای قبول و یا عدم قبول آن نیست، نمی خواهم در مورد پیدایش این داستان و چگونگی نفوذ آن در اسلام و قرآن نظر بدهم.

شخصیت هائی که موسوم به "اصحاب کهف یا رقیم" شده اند از دید مذهبی انسانهای موحد و در زمان خودشان مؤمنین صالحی بودند، که نباید ذکر داستان را به مثابه تأیید تلویحی این قلم از گردانندگان اصلی گفتمان تعبیر نمود، چه من در این جا اصل را بر آن قرار می دهم که بین عقلاء در مثل مناقشه نیست و با جهال هم وقت ندارم تا سر و کله بزنم.

از جمع تمام افرادی که به اصحاب کهف معروف شدند، من فقط به سگ آنها کار دارم.

یکی از خصوصیات که در داستان اصحاب کهف نهفته است، بی توجهی به گذشت زمان نزد فرد فرد آنها من جمله سگ آنها می باشد. طبق آیات قرآنی و روایات اسلامی وقتی آنها بعد از سپری شدن ۳۰۹ سال دوباره از خواب بیدار شدند، هیچ چیزی را به یاد نداشتند و اصلاً متوجه گذشتن زمان و چگونگی آن نشده بودند، حتا سگ آنها نیز که با صاحبانش یک جا به خواب رفته بود، نمی دانست که چند سال از عمرش گذشته است.

نوشته هائی را که فعلاً باقی سمندر به حیث سؤال و جواب در کابل پرس به نشر می رساند، انسان را به این فکر می اندازد که این سگ امپریالیزم غرب، آیا واقعاً خود به مانند سگ اصحاب کهف متوجه گذشت زمان و چگونگی گذشت آن نشده است و یا می خواهد با این جملات به ذکاوت خوانندگان توهین نماید؟

باقی جان می نویسد که گویا من، تصمیم دارم شخصیت مبارزاتی وی را تخطئه نمایم لذا بروی تهمت می بندم. وقتی انسان چنین جملاتی را می خواند اول از خود می پرسد که آیا این سگ امپریالیزم هنوز هم در خواب است و به مانند سگ اصحاب کهف که خرخرش از ورود افراد بیگانه در داخل غار ممانعت می نمود در خواب حرف می زند

و یا این که نمی خواهد بداند که دیگر برای این سگ امپریالیزم بعد از ده سال خیانت آشکار به مردم ، کشور و جنبش انقلابی آن شخصیتی نمانده تا کس و یا کسانی بخواهند آن را تخریب نمایند.

باقی جان!

برای زودون شخصیت خودت تو هیچ نیاز به کس دیگری نداری تا از بیرون آمده و با صرف وقت آن را تخریب نماید، هر قدم و هر گامی که در زندگی پر از ننگت برداشته ای، ذره ذره از وجود شخصیت و بقایای آن در وجود تو را با خود برده است.

چون تصمیم ندارم به مطالبی که در کابل پرس طرح نموده ای تماس بگیرم لذا نمی خواهم به اصطلاح جواب های خاینانه و چرند های رسوایت را به بحث بگیرم، مگر چند نکته را به صورت اجبار باید متذکر گردم:

۱- با وجود آن که در بخش های نخستین این مقال، برخورد زن ستیزانه ات را که از قضا بیشترین حمایت خوانندگان را نیز با خود همراه داشت، به شدت مورد انتقاد قرار دادم مگر همان ضرب المثل "پیش کله خر و یاسین خواندن" باز هم در مورد تو انسان غبی صدق می نماید، زیرا در جوابهایت بار بار بر مرد بودن و مردانگی و امثال این حرفها تکیه نموده ای. این اتکای بیش از حدت بر استفاده از فرهنگ مرد سالار من را به این فکر می اندازد که آیا دلیل این نشخوار از نفهمی تو ریشه می گیرد و یا اصولاً در مناسبت مردی و مردانگی از لحاظ جنسی هم کدام مشکلی داری که اینهمه بر آن تأکید می ورزی. هرگاه پای مشکل جنسی در میان باشد، کوشش کن وقتی به مثابه مرد چیزی نشدی و ظرفیت این را هم نداری تا زنی با شخصیت باشی، تاجور معروف را الگو قرار داده به مانند وی "شخصیت را مهمتر از همه چیز بدان"

۲- با آن که من هیچ گاهی ننوشته ام که در کابل هستم و فقط آقای باستانی بودند که فکر می کنم از داخل افغانستان مطلب می فرستادند، تو چند بار از ما خواسته ای که بیا مردی و نا مردی را در کابل به اثبات برسانیم، در این ادعا دیده درائی وقتی به اوج آن می رسد که می خواهی به خواننده چنان تلقین نمائی که گویا تو این پاسخها را از کابل فرستاده ای.

هرچند برای افرادی از قماش تو، رسول و اسپینتا کلمات و مفاهیمی چون شرم و حیاء به فرهنگ باستان تعلق می گیرد، مگر باز هم اندکی شرم و خجالت خوب چیز است، تو که همین اکنون در المان و در شهر هامبورگ هستی و تمام کسانی که از تو شناخت دارند همیشه تو را در کوچه و بازار در فاتحه و سرور می بینند، از همه مهمتر همسر و دخترت نیز وجود تو را در خانه متوجه هستند، چرا اینهمه خود را حقیر می سازی و با تمام لباس و کالا به چشم همه درآمده و ادعا می نمائی که گویا از کابل نامه می فرستی؟

از آن گذشته این همه عربده کشی و رجز خوانی به منظور آمدن در کابل برای چیست؟ فکر می کنی هیچ کس نمی داند که در داخل افغانستان با "امنیت ملی" دولت پوشالی کار می کردی؟ فکر می کنی مردم آن قدر نادان اند که نمی دانند روابط گفتمان و "امر الله صالح" چه نوع است؟ فکر می کنی کسی نمی داند که تو با این حرفها می خواهی از طرفی همان عقده و مشکل مردانگی ات را بیوشانی و از طرف دیگر می خواهی زمینه به دام انداختن مخالفان دولت را مساعد بسازی؟

پس خوب از طرف من گوش کن، اگر زنده بودم و اگر نبودم مطمئن باش یا یک وارث شخصی و یا هم وارث سیاسی ام حاضر است فردای خروج قوای اشغالگر از افغانستان، در هر کجائی که خواسته باشی با تو مصاف بدهیم تا معلوم شود که چه کسی ترس دارد.

۳- تو در نوشته اخیرت باز هم به نفع بادارانت پروپاگند و تبلیغ نموده ای که گویا آنها مقاومت افراد را با خوراندن جای و یا تزریق امپولی از بین می برند، نمی دانم آیا این حرفها را واقعاً قبول داشته به خورد دیگران می دهی و یا این که همه را ماند خود پنداشته می خواهی این چرندیات را به خورد دیگران بدهی. در هر دو صورت اولاً که تا امروز هیچ دارویی به وجود نیامده تا اراده پولادین یک انسان آزاد را درهم شکند در ثانی باز هم این سؤال باقی ماند که تو این معلومات مسلکی را از کجا فراگرفته ای، آیا در اتاق شکنجه حضور داشتی و یا این که کسانی از درون خانواده تو را با دست آوردهای "پولیس جنائی" آشنا می سازد؟

۴- تو در تمام نوشته ردیالانه کوشیده ای تا مخالفانت را با طالب هم هویت ساخته، مزدوری خودت و باند تان را اعم از رسول ها، اسپننا ها، معراجها، صمیمی ها، کوشانی ها، شمس ها و دیگران را در پناه آن کم اهمیت نشان بدهی و برای این منظور پای آقای روستار تره کی را نیز به میان کشیده ای. صرف نظر از این که ندانستم من را به آقای روستار تره کی چه و صرف نظر از این که سگ روستار تره کی که زندان استعمار روس را قبول کرد اما چون تو رفیق کشی ننمود بر انسان بی آزرمی چون تو و امثال تو شرف دارد به صراحت اعلام می دارم.

این قلم به علاوه آن که اشغالگران را محکوم می نمایم و شعار مرگ بر آنها را سر داده و می دهم علیه تمام جوانب ارتجاع مذهبی نیز اعم از طالب، گلبدین، ربانی، مسعود، مزاری، سیاف و ... موضع داشته و تمام آنها را دشمنان مردم و آزادی کشور می دانم، مگر تو که به گفته مردم کابل "همرای گوشتش آشتی و همراه شورابیش جنگی استی" چرا تنها طالب را محکم گرفته دیگر دشمنان وطن و ترقی را در زیر جیلک کرزی پت می نمائی؟ وقتی از تو پرسیده می شود که نظرت را نسبت به "ارشاد الخابنین" یعنی احمد شاه مسعود بگوئی، اگر از صمیم قلب به آن خاین و وطنفروش احترام قایل نیستی و یا همان کمبود عقده مردانگی جایب را فشار نمی دهد چرا همه کس را به کتاب "احمد شاه فرزانه" رجعت می دهی؟ چرا حاضر نیستی تا تفاوت بین ربانی-مسعود در یک طرف، گلبدین سیاف در دیگر طرف و ملا عمر در سمت دیگر را مشخص توضیح نمائی؟ چه چیزی را می خواهی از مردم بیوشانی رابطه تان را با شورای نظار، رابطه ات را با امرالله صالح و یا چه چیز؟ در خاتمه باز هم برای گردانندگان اصلی و پشت پرده سایت گفتمان می نگارم:

باقی جان بعد از این هر قدر در سایتهای دیگر قلمفرسائی نماید، من کمترین توجهی به آنها مبذول نخواهم داشت، بلکه آهسته آهسته خود را به ارائه اسناد از خانه شهر نو، مهمانان دایمی آنجا، مسافران دوره گردی که شب ها در آن بیتوته کرده اند و دلالت های محبتی که از اینجا و آنجا برای آن لائنه جاسوسی مهمان جمع می نمایند نزدیک می سازم. تنها چیزی که می تواند شما را از نقطه آماج برهاند، انتقاد علنی و رسمی از مواضع خاینانه گذشته تان است.